Quarterly Journal of "Islamic Economics Studies"

Vol. 17 | Issue 2 | Serial 34 | Winter 2025 | Pages 99-128
Research Paper | Received: 2026/01/05 | Accepted: 2026/07/25
10.30497/ies.2026.249798.2339

A Critical Reading of *The Great Global Transformation: National Market Liberalism in a Multipolar World*

Dawood Manzoor: Associate Professor, Faculty of Islamic Studies and Economics, Imam Sadiq University, Tehran, Iran
manzoor@isu.ac.ir | 0000-0002-9873-2546

Abstract

Branko Milanović's *The Great Global Transformation: National Market Liberalism in a Multipolar World* is among the most recent and influential attempts to conceptualize contemporary transformations in the global political economy. Focusing on the rise of Asia, the rearrangement of global income distribution, the transformation of elite structures, and the decline of neoliberal globalization, the book offers a comprehensive macro-narrative of the transition toward a multipolar world order. Its significance lies in shifting the analytical focus from state-centric models to the relative standing of individuals and social classes on a global scale, thereby bridging economic shifts and contemporary political dynamics. This article aims to provide a critical, conceptual assessment of Milanović's theoretical framework.

The research employs close textual reading and systematic reconstruction of the author's core arguments. Within this framework, the central concept of "national market liberalism"—interpreted as the dominant configuration following the decline of global neoliberalism—is re-examined and critically evaluated regarding its conceptual coherence and policy implications. The findings indicate that, rather than a coherent normative theory, this concept serves as an analytical description of largely defensive national responses to globalization, inequality, and geopolitical competition. The paper argues that while possessing strong explanatory

power, the framework remains ambiguous regarding policy prescription and inequality management.

The article's primary contribution lies in reinterpreting Milanović's theory through the lens of economies under structural constraints and geopolitical pressures, with a specific focus on the Iranian economy. The findings demonstrate that in the absence of transparency, effective competition, distributive justice, and a smart integration into the global economy, strategies aligned with national market liberalism can exacerbate inequality, institutionalize rent-seeking, and undermine economic competitiveness.

Keywords: The Great Global Transformation; National Market Liberalism; Global Political Economy; Income Inequality; Economic Sanctions

JEL Classification: F02,F59,D31,O11

مطالعات اقتصاد اسلامی
سال هفدهم | شماره دوم | پیاپی ۳۴ | زمستان ۱۴۰۳ | صفحات ۹۹-۱۲۸
مقاله پژوهشی | تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۱۰/۱۵| تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۵/۰۳
مقاله مدت ۲۷ روز جهت اصلاحات نزد نویسندگان بوده است.

خوانش انتقادی از کتاب
تحول بزرگ جهانی: لیبرالیسم بازار ملی در جهانی چندقطبی

داوود منظور: دانشیار، دانشکده معارف اسلامی و اقتصاد، دانشگاه امام‌صادق علیه‌السلام، تهران، ایران
manzoor@isu.ac.ir | 0000-0002-9873-2546

چکیده

کتاب *تحول بزرگ جهانی: لیبرالیسم بازار ملی در جهانی چندقطبی*[1] نوشته برانکو میلانویچ[2]، یکی از تازه‌ترین و اثرگذارترین تلاش‌ها برای صورت‌بندی تحولات اقتصاد سیاسی معاصر است. این کتاب با تمرکز بر صعود آسیا، بازآرایی توزیع درآمد جهانی، دگرگونی ساختار نخبگان و افول جهانی‌سازی نولیبرال، می‌کوشد روایتی کلان از گذار به نظمی چندقطبی ارائه دهد. اهمیت این اثر در آن است که با عبور از تحلیل‌های دولت‌محور، کانون توجه را به جابه‌جایی جایگاه افراد و طبقات اجتماعی در مقیاس جهانی معطوف می‌سازد و از این رهگذر، پیوندی میان تحولات اقتصادی و واکنش‌های سیاسی معاصر برقرار می‌کند. مقاله حاضر با هدف ارزیابی انتقادی این چهارچوب نظری، به نقد تحلیلی–مفهومی کتاب می‌پردازد.

روش پژوهش مبتنی بر خوانش دقیق متن و بازسازی نظام‌مند استدلال‌های اصلی نویسنده است. در این چهارچوب، مفهوم محوری «لیبرالیسم بازار ملی» به‌مثابه صورت‌بندی غالب پس از افول نولیبرالیسم جهانی بازخوانی می‌شود و سپس از منظر انسجام مفهومی و پیامدهای سیاست‌گذاری مورد سنجش انتقادی قرار می‌گیرد. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که این مفهوم بیش از آنکه نظریه هنجاری منسجمی باشد، توصیفی تحلیلی از مجموعه‌ای از واکنش‌های ملی و عمدتاً دفاعی به فشارهای ناشی از جهانی‌سازی، نابرابری و رقابت ژئوپلیتیک است. مقاله استدلال می‌کند که این چهارچوب، در عین برخورداری از قدرت تبیینی، با ابهام‌هایی در سطح تجویز سیاستی و مدیریت نابرابری مواجه است.

نوآوری این مقاله در بازخوانی نظریه میلانویچ با توجه به شرایط خاص اقتصادهای تحت فشار تحریم‌ها و محدودیت‌های ژئوپلیتیکی به‌ویژه اقتصاد ایران نهفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که اتخاذ راهبردهای همسو با لیبرالیسم بازار ملی، در غیاب شفافیت، رقابت مؤثر، عدالت توزیعی و پیوند هوشمندانه با اقتصاد جهانی می‌تواند به تشدید نابرابری، بازتولید رانت و تضعیف رقابت‌پذیری اقتصادی منجر شود.

واژگان کلیدی: تحول بزرگ جهانی، لیبرالیسم بازار ملی، اقتصاد سیاسی جهانی، نابرابری درآمدی، تحریم‌های اقتصادی، ایران

طبقه‌بندی JEL: F02,F59,D31,O11

---

1. The Great Global Transformation: National Market Liberalism in a Multipolar World
2. Branko Milanović

مقدمه

کتاب *تحول بزرگ جهانی: لیبرالیسم بازار ملی در جهانی چندقطبی* که در نوامبر ۲۰۲۵ منتشر شد، در بستر دگرگونی‌هایی به رشته تحریر درآمده است که نظم اقتصادی بین‌المللی و روایت‌های متعارف توسعه را با پرسش‌هایی تازه روبه‌رو ساخته‌اند. این اثر زمانی انتشار یافته است که افول جهانی‌سازی نئولیبرال، بازگشت دولت–ملت و چندقطبی شدن اقتصاد جهانی، به محورهای اصلی اقتصاد سیاسی معاصر بدل شده‌اند.

نویسنده، برانکو میلانویچ، در آغاز کتاب تصریح می‌کند که اثر حاضر به سه تحول جهانی می‌پردازد که در نیم‌قرن گذشته رخ داده‌اند و به‌احتمال زیاد جهان دهه‌های آینده را نیز شکل خواهند داد؛ تحولاتی که همگی از صعود اقتصادی و فناورانه آسیا در قیاس با غرب سرچشمه می‌گیرند (Milanović, 2025, p. 1). اهمیت این ادعا از منظر تاریخ اندیشه توسعه در آن است که برای نخستین‌بار پس از انقلاب صنعتی، الگوی مسلط رشد و انباشت نه در غرب، بلکه در آسیا تثبیت شده است. به‌زعم نویسنده، این تحول تنها به جابه‌جایی مرکز تولید جهانی محدود نمی‌شود، بلکه در سطح اجتماعی به بزرگ‌ترین بازآرایی درآمدها از زمان انقلاب صنعتی انجامیده است (Milanović, 2025, p. 1). بدین ترتیب، توسعه اقتصادی دیگر تنها مسئله تفاوت میان کشورها نیست، بلکه به مسئله جابه‌جایی جایگاه افراد و طبقات اجتماعی در مقیاس جهانی بدل شده است.

در روایت میلانویچ، در حدود دو قرن، بالاترین سطوح درآمدی جهان عمدتاً در اختیار شهروندان غرب و ژاپن بود، اما رشد چین و دیگر اقتصادهای آسیایی، ترکیب طبقات متوسط و بالای توزیع جهانی را دگرگون ساخت و جایگاه نسبی بخش‌هایی از طبقات متوسط غربی را تنزل داد (Milanović, 2025, p. 2). این جابه‌جایی، همان حلقه اتصال «صعود آسیا» با نارضایتی‌های سیاسی و بحران مشروعیت در نظم لیبرال است.

ضرورت نقد این کتاب از آنجا ناشی می‌شود که نویسنده، این تحولات را نشانه پایان یک دوره و آغاز نظمی می‌داند که خطوط آن هنوز تثبیت نشده است (Milanović, 2025, p. xiv). بنابراین، هرگونه نام‌گذاری نظری برای این دوره به‌ویژه مفهوم «لیبرالیسم بازار ملی»، نیازمند سنجش میزان انسجام، قدرت تبیینی و دلالت‌های سیاستی آن است.

این اثر سه بحث به‌طور معمول مجزا را در روایتی واحد پیوند می‌دهد؛ انتقال مرکز ثقل اقتصاد جهانی به آسیا، بازآرایی درآمدها و جایگاه طبقاتی افراد و افول بین‌المللی‌گرایی نئولیبرال. میلانویچ از ارائه تصویری قطعی از آینده پرهیز می‌کند و بیش از آنکه نظمی مطلوب را تجویز کند، به شناسایی نیروهای مؤثر بر این گذار می‌پردازد (Milanović, 2025, pp. xiv & 5).

به‌زعم میلانویچ، افول هژمونی نئولیبرالیسم جهانی تا اندازه‌ای پیامد موفقیت‌های خود این پارادایم است؛ صعود آسیا شکاف میان کشورها را کاهش داد، اما تمرکز منافع جهانی‌سازی در میان نخبگان هم‌زمان با رکود نسبی درآمد بخش‌هایی از طبقات متوسط و کارگری در غرب، پایگاه اجتماعی نظم پیشین را فرسوده کرد (Milanović, 2025, p. xii).

از منظر دیگر، اهمیت کتاب به پیوند آن با ادبیات نخبگان و بحران مشروعیت نظم لیبرال مربوط می‌شود. میلانویچ نشان می‌دهد که در چهار دهه گذشته، در بسیاری از کشورهای بزرگ، گروهی از نخبگان جدید پدید آمده‌اند که درآمدهای بالای ناشی از کار تخصصی را با مالکیت سرمایه و دارایی‌های مالی ترکیب کرده‌اند؛ پدیده‌ای که او بعدها آن را با مفهوم «هوموپلوتیا»[1] توضیح می‌دهد. از نگاه نویسنده، تمرکز فزاینده درآمد و ثروت در دست این گروه‌ها، هم‌زمان با تضعیف موقعیت نسبی بخش‌هایی از طبقات متوسط و کارگری، یکی از عوامل اصلی افزایش نارضایتی اجتماعی و شکل‌گیری واکنش‌های سیاسی علیه نظم نولیبرال بوده است (Milanović, 2025, p. 2). بدین‌سان، کتاب سیاست معاصر را به اقتصاد سیاسی نابرابری پیوند می‌زند. با توجه به جایگاه نظری کتاب، مسئله محوری مقاله حاضر چنین صورت‌بندی می‌شود که آیا «لیبرالیسم بازار ملی» که میلانویچ آن را به‌عنوان صورت‌بندی مسلط نظم اقتصادی–سیاسی پس از افول نئولیبرالیسم جهانی معرفی می‌کند، مفهومی منسجم و تمایزبخش است که بتواند هم تبیین نظری قانع‌کننده‌ای از وضعیت کنونی ارائه دهد و هم دلالت‌های سیاست‌گذاری روشنی داشته باشد؟

مسئله اصلی این پژوهش، واکاوی انسجام مفهومی و قدرت تبیین‌گری نظریه «لیبرالیسم بازار ملی» در مواجهه با تحولات پیچیده اقتصاد سیاسی معاصر است.

---

1. Homoploutia

افزون‌براین، مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که آیا صورت‌بندی ارائه‌شده توسط نویسنده، واجد اصالت پارادایمیک و متمایز از نئولیبرالیسم کلاسیک است یا در عمل، تنها بازتنظیمی از بازارگرایی در مقیاس ملی و بلوکی محسوب می‌شود؟

روش‌شناسی مقاله مبتنی بر نقد تحلیلی و بازسازی استدلال‌های درونی اثر است. در این مسیر، ابتدا مضامین کانونی شامل خیزش آسیا، بازآرایی سلسله‌مراتب درآمدی، ظهور نخبگان جدید و مفهوم لیبرالیسم بازار ملی واکاوی و سپس انسجام مفهومی، سازوکارهای علّی، قوت استدلال‌های تاریخی، دلالت‌های سیاستی و موضع هنجاری نویسنده با رویکرد انتقادی ارزیابی می‌شود.

نوآوری پژوهش حاضر در تبیین محدودیت‌های نظری مفهوم‌پردازی نویسنده و بازخوانی زمینه‌مند دلالت‌های آن برای اقتصاد ایران در شرایط تحریم و محدودیت‌های ژئوپلیتیک نهفته است. در این خوانش، نسبت میان سیاست‌های صنعتی و حمایت‌گرایانه با متغیرهای کلیدی مانند شفافیت، رقابت‌پذیری، عدالت توزیعی، مهار رانت‌جویی و تعامل هدفمند با اقتصاد جهانی مورد مداقه قرار می‌گیرد.

ساختار مقاله بدین شرح سازمان یافته است که پس از مقدمه، چهارچوب نظری کتاب بازسازی می‌شود. سپس نقدهای نظری و سیاستی در شش محور مشخص تبیین می‌شود. پس از آن به واکاوی دلالت‌های موضوع برای مورد خاص ایران می‌پردازیم و درنهایت، بخش نتیجه‌گیری، جمع‌بندی نهایی و ارزیابی حاصل از پژوهش را ارائه می‌دهد.

۱. بازخوانی چهارچوب تحلیلی کتاب

بخش حاضر، معماری استدلال میلانویچ را بدون پیش‌داوری‌های انتقادی و صرفاً بر پایه بازسازی درون‌متنی اثر ترسیم می‌کند. ساختار منطقی دیدگاه نویسنده بر چهار محور به‌هم‌پیوسته استوار است؛ خیزش اقتصادهای آسیایی، جابه‌جایی جایگاه افراد در توزیع درآمد جهانی، ظهور نخبگان جدید و درنهایت، صورت‌بندی مفهوم «لیبرالیسم بازار ملی». پیوند ارگانیک این حلقه‌ها ازآن‌رو حائز اهمیت است که میلانویچ با بهره‌گیری از آن،

گذار از «تغییرات جغرافیای تولید» به «پیامدهای توزیعی و سیاسی آن» را تبیین کرده است و بر مبنای این سیر تحولی، نظم نوظهور پیش رو را مفهوم‌پردازی می‌کند.

۱-۱. تحول بزرگ جهانی و صعود آسیا

میلانویچ کتاب *تحول بزرگ جهانی...* را با طرح یک مدعای مرکزی آغاز می‌کند که به‌مثابه شالوده تحلیلی کل اثر عمل می‌کند. به‌زعم او، مهم‌ترین واقعیت اقتصادی ۵۰ یا حتی ۱۰۰ سال گذشته، صعود اقتصادی آسیاست؛ واقعیتی که نه‌تنها توزیع جغرافیایی تولید و تجارت جهانی را دگرگون ساخته، بلکه پیامدهایی عمیق برای ساختار قدرت اقتصادی، توزیع درآمد و ثبات سیاسی در سطح جهانی به همراه داشته است (Milanović, 2025, p. 5). نویسنده از همان ابتدا تأکید می‌کند که این تحول را باید هم‌سنگ با دگرگونی‌هایی مانند انقلاب صنعتی دانست؛ زیرا مانند آن، به بازآرایی بنیادین نظم اقتصادی و اجتماعی جهان انجامیده است (Milanović, 2025, p. 1).

برای صورت‌بندی عینی این تحول، نویسنده روایت خود را با سال ۱۹۷٤ و طرح «نظم نوین اقتصادی بین‌المللی»[1] از سوی گروه ۷۷ به‌عنوان یک نقطه مرجع تاریخی آغاز می‌کند. میلانویچ با اتکا به داده‌های مقایسه‌ای نشان می‌دهد که در آن مقطع، کشورهای موسوم به «جهان سوم» با آنکه نزدیک به نیمی از جمعیت جهان را در خود جای داده بودند، کمتر از یک‌چهارم تولید ناخالص جهانی را داشتند. به بیان دیگر، سطح درآمد سرانه آن‌ها در حدود نصف میانگین جهانی قرار داشت (Milanović, 2025, p. 6). در مقابل، کشورهای «جهان اول» ٦۲ درصد تولید جهانی را با تنها ۲۱ درصد جمعیت در اختیار داشتند و بلوک سوسیالیستی نیز ۱۳ درصد تولید را با ۹ درصد جمعیت به خود اختصاص می‌داد (Milanović, 2025, p. 6). این تصویر آماری به‌زعم نویسنده، عمق شکاف توسعه در دهه‌های پایانی قرن ۲۰ را به‌روشنی نشان می‌دهد و معیار مناسبی برای سنجش تحولات بعدی فراهم می‌آورد.

در این چهارچوب، چین به‌عنوان یک استثنا برجسته می‌شود. میلانویچ توضیح می‌دهد که جمهوری خلق چین در دهه ۱۹۷۰ نه به‌طور کامل در نظم سرمایه‌داری جهانی

---

1. New International Economic Order (NIEO)

ادغام شده بود و نه به‌عنوان بخشی از بلوک شوروی عمل می‌کرد، بلکه در موقعیتی نسبتاً منفصل قرار داشت که آن را از هر دو اردوگاه متمایز می‌ساخت (Milanović, 2025, p. 7). اهمیت این موقعیت زمانی آشکارتر می‌شود که به وزن جمعیتی و اقتصادی چین توجه شود. در سال ۱۹۷٤، درحالی‌که حدود یک‌چهارم جمعیت جهان در چین زندگی می‌کرد، سهم این کشور از تولید جهانی تنها حدود ۲ درصد بود (Milanović, 2025, p. 7). این عدم تناسب شدید میان جمعیت و تولید، به‌زعم نویسنده همان عاملی است که رشد بعدی چین را به رخدادی با پیامدهای ساختاری برای کل نظم جهانی بدل می‌کند.

میلانویچ در این اثر، «تحول بزرگ جهانی» را برآمده از سه دگرگونی بنیادین می‌داند. نخست، انتقال کانون ثقل تولید و تجارت به آسیا، دوم، تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک میان چین و ایالات متحده و سوم، ارتقای جایگاه طبقات متوسط آسیایی در سطوح بالادستی توزیع درآمد جهانی. پیامد سوم، ضمن تضعیف موقعیت نسبی بخش‌هایی از طبقات متوسط غربی، پیوندی ناگسستنی میان اقتصاد جهانی و تحولات سیاسی داخلی ایجاد کرده است (Milanović, 2025, p. iii).

میلانویچ این فرایند را بزرگ‌ترین بازآرایی درآمدی از زمان انقلاب صنعتی قلمداد می‌کند و نارضایتی‌های برخاسته از آن را از عوامل اصلی تزلزل نظم سیاسی پس از جنگ سرد برمی‌شمرد (Milanović, 2025, pp. iii & 2-3). بدین‌سان، صعود آسیا در روایت او، رخدادی چندسطحی است که به‌طور هم‌زمان موازنه قدرت میان کشورها، جایگاه اقتصادی افراد و ساختارهای سیاست‌گذاری داخلی را دستخوش دگرگونی‌های عمیق کرده است.

۱-۲. بازآرایی درآمدهای جهانی

یکی از نوآورانه‌ترین جنبه‌های کتاب، جابه‌جایی کانون تحلیل توسعه اقتصادی از سطح کشورها به سطح افراد در توزیع درآمد جهانی است. میلانویچ تصریح می‌کند که برای حدود ۲۰۰ سال، توسعه اقتصادی عمدتاً به معنای شکاف میان کشورهای صنعتی و غیرصنعتی فهم می‌شد، اما اکنون این چهارچوب دیگر کفایت ندارد. نوآوری او در این است که نشان می‌دهد هم‌گرایی اقتصادی کشورها به‌ویژه در آسیا به بازتوزیع جایگاه

افراد انجامیده و این موضوع خود به منبع اصلی تنش‌های سیاسی بدل شده است. به بیان دیگر، توسعه اقتصادی دیگر فقط مسئله «موفقیت یا شکست دولت‌ها» نیست، بلکه مسئله «جابه‌جایی موقعیت‌های طبقاتی در مقیاس جهانی» است. این تغییر سطح تحلیل، پیامدهای نظری مهمی برای فهم سیاست معاصر دارد.

میلانویچ تصریح می‌کند که تا اواخر قرن ۲۰، بالاترین سطوح توزیع درآمد جهانی به‌ویژه دهک‌های بالایی، تقریباً به‌طور کامل در اختیار شهروندان کشورهای غربی و ژاپن بود. او می‌نویسد «برای حدود ۲۰۰ سال، شهروندان غرب و ژاپن تقریباً تنها کسانی بودند که در بالاترین سطوح توزیع درآمد جهانی قرار داشتند» (Milanović, 2025, p. 2). این الگو از نگاه نویسنده، بازتاب مستقیم برتری صنعتی و تکنولوژیک غرب پس از انقلاب صنعتی بود.

آنچه این الگوی تاریخی را دگرگون ساخت، رشد سریع اقتصادهای آسیایی و در رأس آن‌ها چین بود. میلانویچ برای نشان دادن مقیاس این تحول، به تغییر سهم چین در تولید جهانی اشاره می‌کند؛ سهمی که از حدود ۲ درصد در دهه ۱۹۷۰، به بیش از ۲۰ درصد در دهه ۲۰۲۰ افزایش یافته است (Milanović, 2025, pp. 7 & 10). این جهش به‌ویژه با توجه به وزن جمعیتی چین به معنای ورود صدها میلیون نفر به سطوحی از درآمد است که پیش‌تر تقریباً در انحصار غرب بود.

میلانویچ برای توضیح پیامدهای این فرایند، میان دو نوع نابرابری تمایز قائل می‌شود؛ نابرابری میان کشورها و نابرابری درون کشورها. او نشان می‌دهد که نابرابری میان کشورها به‌ویژه به‌واسطه رشد آسیا کاهش یافته درحالی‌که نابرابری درون بسیاری از کشورها به‌خصوص در ایالات متحده و دیگر اقتصادهای پیشرفته افزایش یافته است (Milanović, 2025, pp. 14-16). این واگرایی هم‌زمان، به‌زعم او، یکی از ویژگی‌های ساختاری دوره کنونی است.

برای ملموس‌کردن این نکته، میلانویچ به داده‌های رشد واقعی درآمد در ایالات متحده اشاره می‌کند. او نشان می‌دهد که در دوره پس از ۱۹۸۰، رشد درآمد واقعی برای بخش‌های بزرگی از توزیع درآمد به‌ویژه در نیمه پایینی بسیار محدود بوده درحالی‌که درآمد در سطوح بالایی توزیع با سرعت بیشتری افزایش یافته است (Milanović, 2025,

pp. 18-20). این وضعیت موجب شده است که حتی در غیاب کاهش مطلق درآمد، احساس «سقوط موقعیتی» در میان گروه‌هایی از طبقه متوسط غربی تقویت شود.

۱-۳. نخبگان جدید: دگرگونی ساختار طبقاتی

سومین مؤلفه در چهارچوب نظری میلانویچ، بر ظهور «نخبگان جدید» متمرکز است. او استدلال می‌کند که نئولیبرالیسم جهانی به‌رغم توفیق در کاهش فقر مطلق، در اقتصادهای بزرگ به شکل‌گیری طبقه‌ای انجامیده است که از انباشت هم‌زمان درآمدهای کلان ناشی از نیروی کار و مالکیت سرمایه بهره می‌برند. این تمرکز هم‌افزای درآمد و ثروت، شکاف‌های طبقاتی را تعمیق و واگرایی سیاسی گروه‌های متضرر از فرایند جهانی‌سازی را تشدید کرده است (Milanović, 2025, p. 2).

از دیدگاه نویسنده، این تمرکز اقتصادی یکی از ریشه‌های بحران مشروعیت در دمکراسی‌های لیبرال است. پدیده‌هایی مانند پوپولیسم راست‌گرا در غرب، اقتدارگرایی توسعه‌گرا در چین و ملی‌گرایی ژئوپلیتیکی در روسیه، به‌رغم تفاوت‌های ماهوی، همگی به‌مثابه واکنش‌هایی به نابرابری‌های ساختاری و ظهور این طبقه حاکم جدید قابل تفسیرند. در این چهارچوب، «لیبرالیسم بازار ملی» تلاشی برای بازسازی مشروعیت سیاسی در سطح دولت–ملت، بدون کنارگذاشتن منطق بنیادین بازار تلقی می‌شود.

شواهد تجربی این روند در ایالات متحده حاکی است که سهم «۱ درصد بالایی» از کل درآمد، از حدود ۹ درصد در اواخر دهه ۱۹۷۰، به بیش از ۲۰ درصد در دهه ۲۰۱۰ افزایش یافته و سهم این گروه از ثروت خصوصی به ۳۵ تا ٤۰ درصد بالغ شده است (Milanović, 2025, pp. 111-113). شاخصه اصلی این نخبگان معاصر، توانایی تبدیل درآمدهای کلان مدیریتی، مالی و فناورانه به سرمایه و دارایی‌های مولد است. بدین ترتیب، تمرکز ثروت نه‌تنها محصول مکانیزم‌های سنتی نظیر ارث یا بازده سرمایه، بلکه حاصل بازتولید آن در بستری از نامتوازنی‌های ساختاری در بازار کار است.

میلانویچ در فصل «نخبگان»، برای توصیف ویژگی متمایز نخبگان جدید در ایالات متحده از مفهوم «هوموپلوتیا» استفاده می‌کند. مقصود او از این مفهوم آن است که در سرمایه‌داری معاصر، درآمد ناشی از کار و درآمد ناشی از سرمایه به‌طور فزاینده‌ای در

دست یک گروه واحد متمرکز شده است. به تعبیر نویسنده، «نخبگان جدید کسانی هستند که هم از دستمزدهای بسیار بالا برخوردارند و هم مالک سرمایه‌اند» (Milanović, 2025, p. 115). این هم‌پوشانی به‌زعم او، ساختار کلاسیک تمایز میان سرمایه‌داران و نیروی کار را دگرگون کرده است. میلانویچ در تبیین شکل‌گیری و بازتولید این طبقه، میان دو سازوکار متمایز «ازدواج و شبکه‌های اجتماعی»[1] و «خودتولیدی»[2] تمایز قائل می‌شود. در حالت نخست، نخبگان تحصیل‌کرده و پردرآمد با یکدیگر پیوند می‌یابند و سرمایه اقتصادی و فرهنگی خود را تجمیع می‌کنند. در حالت دوم، افراد از طریق ترکیب مهارت‌های کمیاب، دستمزدهای بالا و سرمایه‌گذاری‌های مالی، خود به این طبقه راه می‌یابند (Milanović, 2025, pp. 116-118). او نشان می‌دهد که در ایالات متحده، نرخ ازدواج میان افراد دارای تحصیلات دانشگاهی و درآمد بالا به‌مراتب بیشتر از گذشته است و این همسان‌گزینی اجتماعی موجب می‌شود خانوارهای پردرآمد سهم نامتناسبی از کل درآمد و ثروت را در اختیار داشته باشند (Milanović, 2025, pp. 116-118). نتیجه این فرایند آن است که نابرابری نه‌تنها در سطح افراد، بلکه در سطح خانوارها و نسل‌ها تثبیت می‌شود.

در چین، سازوکار تکوین طبقه نخبگان در قیاس با ایالات متحده، از منطقی متمایز پیروی می‌کند؛ زیرا این فرایند پیوندی وثیق با ساختار «حزب–دولت» و دسترسی‌های سیاسی دارد. باوجوداین، پیامد مشترک این دو الگو، تمرکز فزاینده ثروت و نفوذ در سیطره گروهی محدود است. تزاید شمار میلیاردرها و هم‌بستگی فرصت‌های اقتصادی با شبکه‌های قدرت، گواه آن است که تمرکز درآمد و ثروت فارغ از تفاوت‌های نهادی، به یکی از شاخصه‌های جهان‌شمول سرمایه‌داری معاصر بدل شده است (Milanović, 2025, pp. 120-125).

۱-٤. صورت‌بندی یک نظم نوظهور: از نئولیبرالیسم جهانی تا لیبرالیسم بازار ملی

میلانویچ عامدانه از طرح هرگونه انگاره‌ای مبنی‌بر ظهور یک «نظام جهانی بدیل» پرهیز می‌کند. به‌زعم وی، جریان‌های مخالف نئولیبرالیسم جهانی، فاقد برنامه‌ای منسجم برای

---

1. Marriage and Social Networks
2. Self-Reproduction

جایگزینی آن هستند و سیاست‌های اتخاذی از سوی آن‌ها، غالباً ماهیتی تدافعی دارد. ازاین‌رو نظام بین‌الملل در حال‌وهوای یک دوره گذار ناپایدار و مبهم قرار گرفته است (Milanović, 2025, p. 144).

ایده کانونی کتاب بر این استوار است که منطق بازار در ساحت داخلی همچنان تداوم می‌یابد حال‌آنکه بُعد بین‌المللی نئولیبرالیسم به‌تدریج فرسایش می‌یابد. در این الگو، آزادسازی بی‌قیدوشرط تجارت، سرمایه و نیروی کار، جای خود را به «مدیریت ملی جریان‌های اقتصادی» می‌دهد درحالی‌که اصول مالکیت خصوصی، رقابت و برخی مؤلفه‌های مقررات‌زدایی داخلی همچنان پابرجا می‌مانند. خود نویسنده، این ترکیب هم‌زمان حمایت‌گرایی ملی و بازارگرایی داخلی را وضعیتی «متناقض‌نما» می‌انگارد (Milanović, 2025, pp. 145-146).

این چرخش، معلول جابه‌جایی در توازن قوای جهانی و فرسایش پایگاه حمایتی اجتماعی از فرایند جهانی‌سازی است. دولت در این نظم جدید، از سویی تداوم بازار داخلی را تضمین می‌کند و از سوی دیگر، با بهره‌گیری از ابزارهایی مانند سیاست‌های صنعتی، کنترل دقیق‌تر مهاجرت و کاهش وابستگی‌های راهبردی، در پی حراست از مرزهای ملی است. بااین‌حال، میلانویچ تأکید دارد که این نظم نوظهور لزوماً به احیای «دولت رفاه» یا بازتوزیع گسترده ثروت نمی‌انجامد و ممکن است بسیاری از عناصر بنیادین نئولیبرالیسم داخلی در آن همچنان محفوظ بماند (Milanović, 2025, p. 156).

یکی از مصادیق اصلی این گذار، تغییر در سازمان‌دهی زنجیره‌های تأمین جهانی است. در این زمینه، راهبرد «دوست‌محوری»[1] جایگزین منطق کلاسیک برون‌سپاری جهانی می‌شود. در دوست‌محوری، محل تولید و تأمین نهاده‌ها نه صرفاً بر اساس هزینه کمتر، بلکه بر مبنای همسویی سیاسی و امنیتی انتخاب می‌شود. این راهبرد اغلب با فرایند «گسست یا جداسازی اقتصادی»[2] همراه است. به این معنا که کشورها به‌ویژه در حوزه‌های فناورانه و راهبردی، به‌طور آگاهانه از وابستگی متقابل اقتصادی با رقبای ژئوپلیتیک فاصله می‌گیرند؛ حتی اگر این موضوع به افزایش هزینه‌ها بینجامد.

---

1. Friend-Shoring
2. Decoupling

در کنار این روند، «بازگردانی تولید»[1] نیز به‌عنوان یکی دیگر از اجزای لیبرالیسم بازار ملی مطرح می‌شود. بازگردانی تولید نشان‌دهنده تمایل دولت‌ها به انتقال فعالیت‌های تولیدی به داخل مرزهای ملی است؛ سیاستی که بیش از آنکه بر منطق کارایی اقتصادی استوار باشد، بر ملاحظات امنیتی، اجتماعی و سیاسی تکیه دارد. از نظر میلانویچ، این سیاست‌ها نشان می‌دهند که دولت‌ها حاضرند بخشی از منافع کارایی بازار جهانی را فدای ثبات اجتماعی و سیاسی داخلی کنند (Milanović, 2025, p. xiii).

میلانویچ همچنین، بر گسترش «ابزارسازی تجارت»[2] به‌عنوان یکی از نشانه‌های کلیدی این نظم نوظهور تأکید می‌کند. اعمال تعرفه‌ها، تحریم‌های اقتصادی و محدودیت‌های صادراتی، از نظر او بیان‌کننده آن است که تجارت دیگر عرصه‌ای بی‌طرف و مبتنی بر قواعد جهان‌شمول نیست، بلکه مستقیماً در خدمت اهداف ژئوپلیتیک دولت‌ها قرار گرفته است. این تحول یکی از گسست‌های بنیادین لیبرالیسم بازار ملی با نئولیبرالیسم جهانی به شمار می‌رود که بر جدایی نسبی اقتصاد و سیاست تأکید دارد.

«لیبرالیسم بازار ملی» را نمی‌توان با الگوهای کلاسیک «اقتصاد بسته» یا «دولت‌گرایی سنتی»، این‌همانی دانست. در این صورت‌بندی، پارادایم‌های حاکم بر بازار داخلی، مالکیت خصوصی و رقابت تداوم می‌یابند، اما «بین‌المللی‌گرایی نئولیبرال» و «آزادسازی تام‌گرایانه»[3] در ساحت تجارت و سرمایه، جای خود را به مدیریت ملی جریان‌های اقتصادی می‌دهد. در این پارادایم، دولت–ملت به‌مثابه عامل تنظیم‌گر حدود تعاملات فرامرزی بازتولید می‌شود (Milanović, 2025, p. 156). نکته حائز اهمیت این است که این نظم، لزوماً به احیای الگوی «دولت رفاه» یا سازوکارهای بازتوزیعی فراگیر نمی‌انجامد، بلکه در بسیاری از ساحت‌ها، تداوم منطق نئولیبرالی داخلی را مفروض می‌گیرد.

---

1. Reshoring
2. Weaponization of Trade
3. Laissez-Faire

۲. نقد تحلیلی چهارچوب نظری کتاب

در نقد و بررسی‌های آکادمیک اخیر، صاحب‌نظران رویکردهای متفاوتی نسبت به این اثر اتخاذ کرده‌اند. رادانوویچ[1] (۲۰۲۵) بر محدودیت‌های کاربست این مفهوم در تحلیل‌های خُرد تأکید می‌ورزد. دونوهو[2] (۲۰۲۵) «دامنه وسیع» اثر را مانعی در مسیر رسیدن به نتیجه‌گیری‌های متقن تحلیلی می‌داند و فریدمن[3] (۲۰۲۵) نسبت به انطباق عنوان «تحول بزرگ» با عمق استدلال‌های نهادی متن، تردیدهای نظری را مطرح کرده است. این بازخوردها نشان می‌دهد که مفهوم «لیبرالیسم بازار ملی»، به‌رغم کارآمدی در طبقه‌بندی روندهایی مانند تعرفه‌گرایی، سیاست‌های صنعتی و امنیتی‌سازی زنجیره‌های تأمین، همچنان فاقد انسجام یک «نظریه تبیینی تثبیت‌شده» است.

پژوهش حاضر با عنایت به نقدهای پیش‌گفته، در پی واکاوی مفروضات هستی‌شناختی، وضوح مفهومی، استحکام سازوکارهای علّی و قابلیت تعمیم‌پذیری چهارچوب پیشنهادی میلانویچ است. افزون‌براین، در بخش تحلیل تطبیقی، دلالت‌های این مفهوم برای اقتصاد ایران در بستر تحریم و محدودیت‌های ژئوپلیتیک بررسی می‌شود. در این راستا، مسئله کانونی، نه صرفاً توان تبیین‌گری نظریه، بلکه بررسی پیوند احتمالی سیاست‌های متأثر از «لیبرالیسم بازار ملی» با متغیرهای حیاتی «عدالت اقتصادی»، «مهار رانت»، «ظرفیت‌های نهادی» و «استقلال راهبردی» در شرایط خطیر کنونی است.

قوت روایی اثر میلانویچ در هم‌افزایی تحلیلی میان «تغییرات ژئوپلیتیک»، «بازآرایی درآمدی افراد» و «دگرگونی نخبگان» نهفته است، اما همین رویکرد چندسطحی، پرسش‌هایی اساسی پیرامون «توالی علّی استدلال‌ها» و «انسجام مفهومی» ایجاد می‌کند. در فرایند نقد نظری، تمایزگذاری میان «توصیف پدیدارشناسانه روندها» (مانند صعود آسیا) و «استنباط‌های هنجاری درباره نظم مطلوب»، موضوعی ضروری است. وضوح‌بخشی به این مرزهای مفهومی، پیش‌شرط سنجش ظرفیت تبیینی نظریه است.

---

1. Radanović
2. Donohoe
3. Freedman

هدف این نقد، اتخاذ رویکردی تک‌بعدی برای داوری صحت مدل نیست، بلکه معطوف به بازکاوی مفروضات، منطق درونی استدلال‌ها و پیامدهای نهادی آن است. این پژوهش، کتاب میلانویچ را روایتی واجد اهمیت از یک دوران گذار می‌داند که از حیث «توصیف غنی» کم‌مانند است، اما در گذار از توصیف به «نظریه‌پردازی دارای مرزهای دقیق»، با چالش‌های تئوریک جدی روبه‌روست.

چهارچوب نقد کتاب بر شش محور اصلی استوار می‌شود که به‌صورت به‌هم‌پیوسته، ابعاد مختلف اثر را دربرمی‌گیرند. برایند این چهارچوب شش‌گانه آن است که کتاب میلانویچ بیش از آنکه نظریه منسجمی درباره نظم پس از نئولیبرالیسم ارائه دهد، روایتی تحلیلی و پرقدرت از یک دوره گذار تاریخی عرضه می‌کند؛ دوره‌ای که در آن، سرمایه‌داری جهانی بیش از آنکه دچار گسستی نهادی هم‌سنگ با «دگرگونی بزرگ پولانی»[1] شده باشد، در حال نوعی بازتنظیم (بازآرایی) در مقیاس ملی و در چهارچوب نظم ژئوپلیتیک جدید است. نقد حاضر با تکیه بر این چهارچوب، می‌کوشد نقاط قوت و محدودیت‌های این روایت را به‌صورت نظام‌مند آشکار سازد.

۲-۱. گستره پانورامیک کتاب و مسئله کم‌پروردگی برخی استدلال‌ها

نخستین محور نقد به نسبت میان گستره بسیار وسیع کتاب و عمق بسط برخی استدلال‌های کلیدی مربوط می‌شود. میلانویچ از همان آغاز، دامنه جاه‌طلبانه اثر خود را تصریح می‌کند و می‌نویسد «این کتاب حول این مضامین بزرگ می‌چرخد؛ بازآرایی قدرت اقتصادی میان کشورها، جابه‌جایی جایگاه‌های درآمدی افراد، شکل‌گیری نخبگان جدید و واکنش به تمرکز قدرت و ثروت آن‌ها» (Milanović, 2025, p. 3). این گزاره به‌روشنی نشان می‌دهد که نویسنده قصد دارد مجموعه‌ای از تحولات کلان و به‌هم‌پیوسته را در قالب یک روایت واحد توضیح دهد.

بااین‌حال، همین گستره پانورامیک، در پیشروی متن به وضعیتی می‌انجامد که در آن برخی خطوط استدلالی با وجود اهمیت مفهومی، فرصت بسط تحلیلی کافی نمی‌یابند. کتاب در فاصله‌ای نسبتاً کوتاه از صعود آسیا به بازآرایی درآمدهای جهانی، سپس به

---

1. Polanyi’s Great Transformation

نخبگان جدید و درنهایت، به صورت‌بندی نظم نوظهور «لیبرالیسم بازار ملی» گذار می‌کند؛ گذارهایی که اغلب با جمع‌بندی‌های فشرده انجام می‌شوند. برای مثال، نویسنده پس از طرح گسترده پیامدهای صعود آسیا و نابرابری جهانی، به‌سرعت نتیجه می‌گیرد که این تحولات به پایان هژمونی نئولیبرالیسم جهانی انجامیده‌اند بی‌آنکه در همه موارد سازوکارهای میانی این گذار را به‌تفصیل بگشاید (Milanović, 2025, pp. xii-3).

این ویژگی در فصل‌های پایانی کتاب برجسته‌تر می‌شود؛ جایی که مفهوم «لیبرالیسم بازار ملی» به‌عنوان جمع‌بندی کل روایت معرفی می‌شود. میلانویچ خود اذعان دارد که این مفهوم قرار است طیفی از سیاست‌ها و واکنش‌ها را دربرگیرد و تصریح می‌کند که نظم نوظهور «برنامه‌ای منسجم و از پیش طراحی‌شده نیست، بلکه برایند واکنش‌های متفاوت دولت‌ها به فشارهای اقتصادی و سیاسی است» (Milanović, 2025, p. 144). همین تصریح، از خودآگاهی تحلیلی نویسنده حکایت دارد، اما درعین‌حال، نشان می‌دهد که برخی مفاهیم کلیدی کتاب بیش از آنکه در قالب استدلال‌های مرحله‌به‌مرحله پرورش یابند، در سطح جمع‌بندی‌های کلان باقی می‌مانند.

از این منظر، نقد «پانورامیک بودن» کتاب ناظر بر ضعف داده‌ای یا فقدان بینش تحلیلی نیست، بلکه به عدم توازن میان دامنه و عمق بازمی‌گردد. کتاب می‌کوشد تحولات چند دهه اقتصاد سیاسی جهانی را در یک قاب واحد جای دهد، اما همین تلاش باعث می‌شود برخی استدلال‌ها به‌ویژه در نقاط اتصال میان اقتصاد، سیاست و نهادها به‌جای بسط نظام‌مند، به‌صورت گذرا و فشرده طرح شوند. بنابراین، نخستین محور نقد را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد که معماری بسیار گسترده کتاب در کنار مزیت‌های روشنگرانه‌اش، در برخی مواضع به کم‌پروردگی تحلیلی مفاهیم و استدلال‌های کلیدی می‌انجامد؛ نکته‌ای که خود متن، با تصریحات و گذارهای سریع، شواهد آن را در اختیار خواننده قرار می‌دهد (Donoho, 2025; Radanović, 2025).

۲-۲. ابهام مفهومی و تنش‌های درونی «لیبرالیسم بازار ملی»

مفهوم «لیبرالیسم بازار ملی» در معماری نظری کتاب جایگاه محوری دارد. به این معنا که قرار است حلقه اتصال میان صعود آسیا، بازآرایی توزیع درآمد جهانی، شکل‌گیری نخبگان

جدید و واکنش‌های سیاسی–اقتصادی در جهان چندقطبی باشد. ازاین‌رو هرگونه ابهام یا ناپایداری در صورت‌بندی این مفهوم، تنها یک ضعف موضعی تلقی نمی‌شود، بلکه بر کل روایت تبیینی کتاب سایه می‌افکند (Radanović, 2025). خوانش دقیق متن نشان می‌دهد که این مفهوم با وجود قدرت توصیفی قابل توجه، از حیث نظری با مجموعه‌ای از مسائل درون‌متنی به‌هم‌پیوسته مواجه است که در چهار سطح قابل صورت‌بندی‌اند؛ تعریف‌گذاری، تحلیل، معنای لیبرالیسم و پیامد مفهومی.

تعریف‌گذاری سلبی و فقدان تثبیت ایجابی: میلانویچ در معرفی نظم نوظهور به‌صراحت تأکید می‌کند که آنچه در حال افول است، «نئولیبرالیسم جهانی» است؛ نظمی که بر تجارت آزاد، تحرک گسترده سرمایه و نیروی کار و بین‌المللی‌گرایی لیبرال استوار است. درعین‌حال، او تصریح می‌کند که بسیاری از عناصر نئولیبرالی به‌ویژه در سطح بازار داخلی همچنان پابرجا خواهند ماند و تنها بُعد بین‌المللی آن‌ها کنار گذاشته می‌شود (Milanović, 2025, pp. 145-147). براین‌اساس، نویسنده اصطلاح «لیبرالیسم بازار ملی» را برای نام‌گذاری این وضعیت برمی‌گزیند؛ ترکیبی که خود اذعان دارد در نگاه نخست «متناقض‌نما»[1] به نظر می‌رسد (Milanović, 2025, p. 145). نکته محوری آن است که این مفهوم عمدتاً از طریق نفی نظم پیشین ساخته می‌شود. لیبرالیسم بازار ملی در متن کتاب، بیش از آنکه با شروط ایجابی روشن تعریف شود، از راه حذف بین‌المللی‌گرایی و حفظ بازارمحوری داخلی صورت‌بندی می‌شود (Milanović, 2025, p. 146). پیامد این شیوه تعریف آن است که مرزهای مفهوم از ابتدا به‌طور کامل تثبیت نمی‌شوند و مفهوم با درجه‌ای از سیالیت وارد روایت می‌شود. «لیبرالیسم بازار ملی» میلانویچ، بیش از آنکه واجد خصوصیت تثبیت ایجابی باشد، در سطح نام‌گذاری یک وضعیت تاریخی باقی می‌ماند.

نوسان سطح تحلیل و ابهام در واحد تبیین: دومین مسئله مفهومی به سطح تحلیل بازمی‌گردد. در متن کتاب، «لیبرالیسم بازار ملی» گاه به‌مثابه یک الگوی تنظیم بازار داخلی، گاه به‌عنوان یک پروژه سیاسی برای مهار نخبگان و پاسخ به نارضایتی اجتماعی و گاه به‌صورت پیامد ژئوپلیتیک گذار از جهان تک‌قطبی به چندقطبی مطرح می‌شود

1. Paradoxical

(Milanović, 2025, pp. 144-145). این جابه‌جایی میان سطوح اقتصادی، سیاسی و ژئوپلیتیک بدون آنکه نسبت علّی آن‌ها به‌طور نظام‌مند روشن شود، موجب می‌شود واحد اصلی تبیین در متن تثبیت نشود. برای مثال، نویسنده هم‌زمان به تمرکز ثروت در میان نخبگان، خشم طبقات بازنده جهانی‌سازی و رقابت قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل ارجاع می‌دهد بی‌آنکه روشن سازد کدام‌یک نقش علّی بنیادین را ایفا می‌کند و دیگر سطوح چگونه از آن مشتق می‌شوند. درنتیجه، نظم نوظهور بیشتر به‌صورت برایند هم‌زمان فشارهای ناهمگون معرفی می‌شود تا پیامد یک منطق تحلیلی واحد. در این نقطه، مقایسه با چهارچوب نظری دنی رودریک[1] اهمیت می‌یابد. رودریک در نظریه «پارادوکس جهانی‌سازی»[2] نشان می‌دهد که میان جهانی‌سازی عمیق اقتصادی[3]، حاکمیت دولت–ملت[4] و دمکراسی، ناسازگاری ساختاری[5] وجود دارد و دولت–ملت دمکراتیک[6] ناگزیر به انتخاب میان این اهداف است (Rodrik, 2011). مزیت این چهارچوب آن است که واحد تحلیل و منطق علّی از ابتدا تثبیت می‌شود. در مقابل، در متن میلانویچ، نوسان سطح تحلیل مانع آن می‌شود که «لیبرالیسم بازار ملی» به‌روشنی در قالب یک انتخاب ساختاری قابل داوری صورت‌بندی شود.

تنش معنایی میان لیبرالیسم و عناصر غیرلیبرال: سومین و بنیادی‌ترین تنش مفهومی، به معنای خود «لیبرالیسم» در ترکیب «لیبرالیسم بازار ملی» مربوط است. میلانویچ تصریح می‌کند که این نظم جدید منطق بازار را حفظ می‌کند، اما از بین‌المللی‌گرایی جدایی‌ناپذیر از لیبرالیسم کلاسیک و حتی از برخی ابعاد برابری مدنی فاصله می‌گیرد یا نسبت به آن‌ها بدگمان است (Milanović, 2025, pp. 156-157). افزون‌براین، مصادیقی مانند محدودسازی مهاجرت، جنگ‌های تعرفه‌ای، سیاست صنعتی دولت‌محور و تقویت جنبش‌های ملی‌گرایانه در قدرت، به‌عنوان ویژگی‌های برجسته این نظم برشمرده می‌شوند (Milanović, 2025, p. 156). این هم‌نشینی بازارمحوری داخلی با محدودسازی‌های

---

1. Rodrik
2. Globalization Trilemma
3. Deep Economic Globalization
4. National Sovereignty
5. Structural Tension
6. Democratic Nation-State

سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی، تنشی مفهومی پدید می‌آورد که متن آن را به‌طور کامل حل‌وفصل نمی‌کند. اگر مؤلفه‌های هنجاری اصلی لیبرالیسم به‌ویژه جهان‌شمولی حقوق و برابری مدنی کنار گذاشته شوند، «لیبرالیسم» در این ترکیب دقیقاً به کدام معنا باقی می‌ماند؟ پولانی مسئله را در قالب تعارض میان گسترش منطق بازار و واکنش جامعه برای مهار پیامدهای اجتماعی آن توضیح می‌دهد. رودریک این منطق را در سطح اقتصاد سیاسی جهانی بسط می‌دهد و در قالب «سه‌گانه جهانی‌سازی» استدلال می‌کند که میان جهانی‌سازی عمیق اقتصادی، حاکمیت دولت–ملت و دمکراسی تنشی ساختاری وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که تحقق کامل هر سه هدف به‌طور هم‌زمان امکان‌پذیر نیست و جوامع ناگزیر از ایجاد نوعی موازنه میان آن‌ها هستند (Rodrik, 2011, pp. 18-20). بااین‌حال، در روایت میلانویچ این تنش بیش از آنکه به‌صورت یک مسئله نظری صورت‌بندی و حل شود، عمدتاً به‌عنوان یکی از ویژگی‌های توصیفی گذار به نظم نوظهور جهانی مطرح می‌شود.

خطر کشسانی و دشواری تمایزبخشی: برایند سه نکته پیشین آن است که «لیبرالیسم بازار ملی» در متن کتاب گاه بیش از حد کشسان می‌شود. این مفهوم می‌تواند هم به ملی‌گرایی اقتصادی در ایالات متحده، هم به سیاست صنعتی دولت‌محور در رقابت‌های فناورانه، هم به محدودسازی مهاجرت و هم به مناطق طرد اقتصادی و جنگ‌های تعرفه‌ای ارجاع دهد (Milanović, 2025, pp. 144-157). این دامنه گسترده از منظر توصیف پیچیدگی‌های جهان معاصر جذاب است، اما از حیث تمایزبخشی مفهومی خطری جدی در خود دارد و آن اینکه، هر سیاست ملی‌گرایانه‌ای که در چهارچوب یک اقتصاد بازارمحور اتخاذ شود، ذیل این عنوان قرار گیرد. خود میلانویچ نیز تا اندازه‌ای به این دشواری اذعان دارد؛ آنجا که تصریح می‌کند انقلاب علیه نئولیبرالیسم جهانی احتمالاً تنها «به‌طور جزئی موفق» خواهد بود و بسیاری از عناصر نئولیبرالیسم داخلی به دلیل ریشه‌دار بودن به‌سادگی کنار نخواهند رفت (Milanović, 2025, p. 145). این اذعان واقع‌گرایانه است، اما در سطح مفهومی، مرز میان «نئولیبرالیسم جهانی» و «لیبرالیسم بازار ملی» را بیش‌ازپیش سیال می‌کند و تمایز میان دو «نظم» را به تفاوتی درجه‌ای فرو می‌کاهد.

درمجموع، «لیبرالیسم بازار ملی» مفهومی نیرومند برای نام‌گذاری مجموعه‌ای از روندهای قابل مشاهده در اقتصاد سیاسی معاصر است، اما در مقام مفهوم مرکزی یک روایت کلان، با ابهام‌هایی مواجه است که از دل خود متن برمی‌خیزند ازجمله تعریف سلبی به‌جای تثبیت ایجابی، نوسان سطح تحلیل و واحد تبیین، تنش معنایی میان لیبرالیسم بازارمحور و عناصر غیرلیبرال و خطر کشسانی مفهومی. مقایسه این صورت‌بندی با چهارچوب‌های نظری پولانی و رودریک نشان می‌دهد که بخشی از این ابهام‌ها ناشی از فقدان صورت‌بندی روشن سازوکارهای علّی و هنجاری است؛ موضوعی که توان تبیینی و دلالت‌های سیاستی کتاب را در معرض پرسش قرار می‌دهد بی‌آنکه اهمیت و نوآوری آن را نفی کند.

۲-۳. قیاس‌پذیری تاریخی و نسبت عنوان «تحول بزرگ» با وزن تبیینی کتاب

میلانویچ با انتخاب عنوان *تحول بزرگ جهانی* برای کتاب خود، افق انتظارات خواننده را به‌طور معناداری بالا برده است. این عنوان به‌ویژه برای مخاطبانی که با سنت تاریخ اندیشه و جامعه‌شناسی اقتصادی آشنا هستند، ناگزیر پژواکی مستقیم از اثر کلاسیک *دگرگونی بزرگ*[1] کارل پولانی دارد؛ اثری که نه‌تنها روایتی تاریخی، بلکه چهارچوبی نظری برای فهم یکی از عمیق‌ترین گسست‌های نهادی در تاریخ سرمایه‌داری مدرن ارائه می‌کند. براین‌اساس، پرسش محوری این بخش آن است که آیا «تحول بزرگ جهانی» مورد نظر میلانویچ از حیث عمق نهادی، دامنه اجتماعی و قدرت تبیینی، با «دگرگونی بزرگ» پولانی قابل مقایسه است یا خیر؟ این پرسش ازآن‌رو اهمیت دارد که برخی منتقدان ازجمله فریدمن (۲۰۲۵، ص. xx) نیز نسبت به تناسب میان عنوان کتاب و دامنه واقعی استدلال‌های آن تردیدهایی مطرح کرده‌اند.

پولانی در کتاب *دگرگونی بزرگ* خود، ظهور سرمایه‌داری قرن ۱۹ را به‌مثابه یک گسست نهادی و تمدنی بنیادین تحلیل می‌کند؛ گسستی که با شکل‌گیری ایده «بازار خودتنظیم‌گر»[2]، تضعیف وضعیت «درهم‌تنیدگی اقتصاد و روابط اجتماعی»[3] و تبدیل

---

1. *The Great Transformation* (Polanyi)
2. Self-Regulating Market
3. Embeddedness

اقتصاد به حوزه‌ای مستقل از حیات اجتماعی و نیز تبدیل نیروی کار، زمین و پول به موضوع خریدوفروش در بازار یا «کالایی‌سازی»[1] همراه بود (Polanyi, 2001, pp. 71-80). در نگاه پولانی، اهمیت این دگرگونی نه‌تنها در تغییر سیاست‌های اقتصادی، بلکه در بازتعریف رابطه میان اقتصاد، جامعه و سیاست نهفته بود. پولانی نشان داد که این پروژه به‌طور ساختاری ناپایدار است و به‌طور اجتناب‌ناپذیر «جنبش دوگانه‌ای» را برمی‌انگیزد؛ از سویی گسترش منطق بازار و از سوی دیگر، واکنش‌های نهادی و اجتماعی برای مهار پیامدهای ویرانگر آن.

میلانویچ «تحول بزرگ جهانی» را برای نام‌گذاری مجموعه‌ای از روندهای معاصر به‌کار می‌گیرد؛ صعود آسیا، جابه‌جایی جایگاه‌های درآمدی در مقیاس جهانی، شکل‌گیری نخبگان جدید، افول نئولیبرالیسم جهانی و گذار به جهانی چندقطبی (Milanović, 2025, pp. 1-5). او تأکید می‌کند که مهم‌ترین واقعیت اقتصادی ۵۰ یا حتی ۱۰۰ سال گذشته، صعود اقتصادی آسیاست و کل معماری کتاب را بر پیامدهای این واقعیت بنا می‌نهد. بااین‌حال، پرسش اساسی آن است که آیا این مجموعه تحولات را می‌توان به معنای دقیق کلمه «دگرگونی بزرگ» دانست یا آن‌ها بیشتر بیان‌کننده نوعی بازتنظیم (بازآرایی) درون‌زاد در سرمایه‌داری موجود هستند؟

تفاوت میان دو روایت به‌ویژه در سطح نهادها آشکار می‌شود. پولانی بر دگرگونی بنیادین نهادهای تنظیم‌کننده رابطه بازار و جامعه تمرکز دارد و نشان می‌دهد که چگونه پروژه بازار خودتنظیم‌گر، سازوکارهای حمایتی پیشین را در هم شکست و متقابلاً به گسترش مداخلات نهادی دولت انجامید. در مقابل، میلانویچ خود اذعان می‌کند که در نظم نوظهور، بسیاری از عناصر نئولیبرالیسم به‌ویژه در سطح بازار داخلی پابرجا می‌مانند و تنها بُعد بین‌المللی آن تضعیف یا کنار گذاشته می‌شود (Milanović, 2025, p. 145). این اذعان از منظر تحلیلی بسیار معنادار است؛ زیرا نشان می‌دهد «تحول» مورد نظر نویسنده، لزوماً به معنای فروپاشی منطق بازار یا جایگزینی آن با نظم نهادی کاملاً جدیدی نیست.

از همین‌جا مسئله قیاس‌پذیری تاریخی برجسته می‌شود. در روایت پولانی، دگرگونی بزرگ با تغییر کیفی در منطق سازمان‌دهی اقتصاد و جامعه همراه است حال آنکه در

---

1. Commodification

روایت میلانویچ، آنچه دگرگون می‌شود بیش از همه مقیاس، جغرافیا و شیوه حکمرانی منطق بازار است نه خود این منطق. لیبرالیسم بازار ملی همان‌گونه که نویسنده تصریح می‌کند، منطق بازار را حفظ می‌کند، اما آن را در چهارچوب دولت–ملت و با محدودسازی بین‌المللی‌گرایی بازتنظیم می‌کند (Milanović, 2025, pp. 156-157). بدین‌ترتیب، تحول توصیف‌شده بیش از آنکه بیان‌کننده یک گسست نهادی باشد، به بازتنظیم سرمایه‌داری موجود در شرایط ژئوپلیتیک جدید شباهت دارد.

افزون‌براین، پولانی دگرگونی بزرگ را در پیوندی تنگاتنگ با بحران‌های اجتماعی و سیاسی عمیق – از فروپاشی نظم لیبرال قرن ۱۹ تا ظهور فاشیسم و جنگ‌های جهانی – تحلیل می‌کند و رابطه‌ای علّی میان بی‌ثباتی نهادی و بحران سیاسی برقرار می‌سازد. در کتاب میلانویچ نیز اشاراتی به جنگ‌های تجاری، تنش‌های ژئوپلیتیک و مخاطرات نظم چندقطبی وجود دارد، اما این پیامدها عمدتاً در سطح روندها و احتمالات باقی می‌مانند و کمتر به‌عنوان پیامدهای ضروری یک منطق نهادی مشخص صورت‌بندی می‌شوند (Milanović, 2025, P. 160). به بیان دیگر، پیوند علّی میان تحول اقتصادی و بحران سیاسی فراگیر در متن میلانویچ، به‌صراحت و انسجام روایت پولانی تثبیت نشده است.

از این منظر می‌توان گفت که عنوان «تحول بزرگ جهانی» واجد بار هنجاری و نظری سنگینی است که متن کتاب تنها تا اندازه‌ای قادر به حمل آن است. این نکته به معنای کم‌اهمیت دانستن تحولات مورد بحث نیست، بلکه تأکید بر آن است که بسیاری از تغییرات توصیف‌شده، هرچند عمیق و تأثیرگذار، در چهارچوب تداوم سرمایه‌داری بازارمحور قابل فهم‌اند. خود میلانویچ نیز با اذعان به بقای عناصر نئولیبرالیسم داخلی و موفقیت جزئی ضدانقلاب علیه نئولیبرالیسم جهانی، ناخواسته این برداشت را تقویت می‌کند (Milanović, 2025, p.145).

درنتیجه، تعبیر «تحول بزرگ» در عنوان کتاب بیش از آنکه توصیف تحلیلی دقیقی باشد، استعاره‌ای مفهومی برای برجسته‌سازی اهمیت تحولات معاصر است. قیاس با پولانی نشان می‌دهد که آنچه در کتاب میلانویچ توصیف می‌شود، بیش از آنکه یک گسست نهادی هم‌سنگ با دگرگونی بزرگ قرن ۱۹ باشد، نوعی بازتنظیم سرمایه‌داری موجود در مقیاس ملی و در چهارچوب نظم ژئوپلیتیک چندقطبی است.

۲-٤. پیامدهای سیاست‌گذاری «لیبرالیسم بازار ملی»

پس از بازسازی مفهومی «لیبرالیسم بازار ملی» و بررسی انسجام نظری آن، گام بعدی ارزیابی پیامدهای سیاست‌گذاری این الگوست. میلانویچ خود تصریح می‌کند که کتابش صرفاً توصیفی نیست و هدف آن، فهم پیامدهای نظم نوظهور برای توزیع درآمد، ساختار نخبگان و ثبات سیاسی–اجتماعی است (Milanović, 2025, p. 3). بااین‌حال، میان کارکردهای مورد انتظار «لیبرالیسم بازار ملی» و پیامدهای بالقوه آن شکافی قابل توجه مشاهده می‌شود. بسیاری از سیاست‌هایی که در این چهارچوب برای تقویت حاکمیت ملی و مهار پیامدهای جهانی‌سازی پیشنهاد می‌شود، ممکن است هم‌زمان به افزایش حمایت‌گرایی، تقویت رانت‌های داخلی و محدود شدن رقابت اقتصادی بینجامد. ازاین‌رو ارزیابی پیامدهای سیاستی این الگو مستلزم بررسی دقیق‌تر هزینه‌ها و منافع آن است.

کاهش نابرابری در مقیاس جهانی، تشدید در سطح ملی: یکی از نقاط قوت تحلیلی کتاب، تمایز روشن میان نابرابری در مقیاس جهانی و نابرابری درون کشورهاست؛ تمایزی که میلانویچ در آثار پیشین خود نیز بر آن تأکید داشته است. در کتاب حاضر نشان داده می‌شود که صعود آسیا به‌ویژه چین به کاهش نابرابری جهانی انجامیده است؛ زیرا صدها میلیون نفر از جمعیت جهان به سطوح بالاتر درآمدی دست یافته‌اند (Milanović, 2025, pp. 6-10). این تحول یکی از پایه‌های اصلی روایت «تحول بزرگ جهانی» در کتاب است. درعین‌حال، نویسنده اذعان می‌کند که همین فرایند به تشدید نابرابری در درون بسیاری از کشورهای غربی انجامیده است؛ زیرا جهانی‌سازی و رقابت نیروی کار جهانی، موقعیت طبقات متوسط و پایین را در این کشورها تضعیف کرده است (Milanović, 2025, p. 2). در این چهارچوب، «لیبرالیسم بازار ملی» به‌طور ضمنی به‌عنوان پاسخی برای مهار این نابرابری‌های درون‌ملی معرفی می‌شود؛ پاسخی که با محدودسازی تجارت آزاد، کنترل مهاجرت و اتخاذ سیاست صنعتی فعال همراه است. نقد اساسی در این نقطه آن است که کتاب به‌طور نظام‌مند نشان نمی‌دهد این الگو چگونه بدون دست‌کاری جدی در منطق بازار داخلی می‌تواند به کاهش پایدار نابرابری درون کشورها بینجامد. خودِ میلانویچ تصریح می‌کند که بسیاری از عناصر نئولیبرالیسم داخلی همچنان پابرجا خواهند ماند (Milanović, 2025, p.145). ازاین‌رو این خطر وجود دارد که لیبرالیسم بازار ملی به‌جای

پرداختن به ریشه‌های ساختاری نابرابری، صرفاً شکل جغرافیایی یا سیاسی آن را تغییر دهد؛ کاهش فشارهای خارجی بدون اصلاح سازوکارهای توزیعی داخلی.

رانت و سیاست صنعتی: یکی از مؤلفه‌های برجسته لیبرالیسم بازار ملی در روایت میلانویچ، بازگشت فعال دولت در حوزه سیاست صنعتی و حمایت‌گرایی گزینشی است؛ موضوعی که به‌ویژه در رقابت‌های فناورانه میان قدرت‌های بزرگ برجسته می‌شود (Milanović, 2025, p.156). این بازگشت دولت در ظاهر، پاسخی به ناکامی‌های بازار و نابرابری‌های ساختاری در رقابت جهانی است و می‌تواند از منظر توسعه‌گرایانه قابل دفاع باشد. بااین‌حال، متن کتاب کمتر به این پرسش می‌پردازد که در غیاب نهادهای پاسخ‌گو و شفاف، سیاست صنعتی چگونه می‌تواند به تولید رانت، تقویت پیوندهای رانتی میان دولت و نخبگان اقتصادی و تثبیت امتیازهای انحصاری بینجامد؟ خود میلانویچ در فصل نخبگان نشان می‌دهد که در دهه‌های اخیر، نخبگان ثروتمند جدیدی در تقریباً همه کشورهای بزرگ شکل گرفته‌اند (Milanović, 2025, p. 2)، اما پیوند این واقعیت با سیاست‌های حمایت‌گرایانه جدید به‌طور تحلیلی بسط داده نمی‌شود. از این منظر، ترکیب بازارمحوری داخلی با حمایت‌گرایی خارجی، در غیاب سازوکارهای نظارتی و توزیعی قوی می‌تواند نه به تضعیف نخبگان اقتصادی، بلکه به بازتولید و حتی تقویت قدرت آن‌ها بینجامد. در چنین وضعیتی، لیبرالیسم بازار ملی بیش از آنکه بدیلی برای نئولیبرالیسم جهانی باشد، به نسخه‌ای بومی‌شده از آن بدل می‌شود که رانت‌ها را در چهارچوب ملی بازتوزیع می‌کند.

ثبات اجتماعی و واکنش‌های سیاسی: میلانویچ یکی از انگیزه‌های اصلی گذار به لیبرالیسم بازار ملی را مهار واکنش‌های سیاسی ضدنخبگانی و بازسازی مشروعیت نظم اقتصادی می‌داند. او نشان می‌دهد که نارضایتی طبقات بازنده جهانی‌سازی، به ظهور جنبش‌های پوپولیستی و ملی‌گرایانه در بسیاری از کشورها انجامیده است (Milanović, 2025, p. 2). در این چهارچوب، محدودسازی جهانی‌سازی و تأکید بر اولویت‌های ملی، به‌طور ضمنی به‌عنوان راهی برای بازگرداندن ثبات اجتماعی معرفی می‌شود. بااین‌حال، کتاب کمتر به این امکان می‌پردازد که همین سیاست‌ها – به‌ویژه محدودسازی مهاجرت و تقویت گفتمان‌های ملی‌گرایانه – خود می‌توانند به قطبی شدن اجتماعی، طرد یا به

حاشیه راندن گروه‌های آسیب‌پذیر و تضعیف انسجام مدنی بینجامند. اگر لیبرالیسم بازار ملی با تداوم نابرابری داخلی و بازتولید رانت همراه شود، این خطر وجود دارد که نارضایتی اجتماعی نه کاهش یابد و نه مهار شود، بلکه تنها به اشکال تازه‌ای از تعارض سیاسی تبدیل شود. از این منظر، یکی از محدودیت‌های تحلیلی کتاب آن است که رابطه میان سیاست‌های اقتصادی مورد بحث و پیامدهای اجتماعی آن‌ها بیشتر مفروض گرفته می‌شود تا آنکه به‌طور نهادی و تجربی نشان داده شود. این در حالی است که تجربه‌های تاریخی گوناگون در کشورهای توسعه‌یافته و اقتصادهای نوظهور حاکی است که حمایت‌گرایی ملی لزوماً به افزایش هم‌بستگی اجتماعی منجر نمی‌شود و می‌تواند شکاف‌های تازه‌ای ایجاد کند.

درمجموع، لیبرالیسم بازار ملی در کتاب میلانویچ واجد دلالت‌های سیاستی مهمی است، اما متن در تبیین پیامدهای توزیعی و نهادی این الگو با محدودیت‌هایی مواجه است. کاهش نابرابری در مقیاس جهانی لزوماً به معنای کاهش نابرابری درون‌ملی نیست. بازگشت دولت می‌تواند هم به اصلاح بازار و هم به بازتولید رانت بینجامد و تلاش برای بازسازی مشروعیت نظم اقتصادی ممکن است خود به تنش‌های اجتماعی تازه‌ای دامن بزند. این ابهام‌ها نشان می‌دهد که لیبرالیسم بازار ملی در مقام یک الگوی سیاست‌گذاری بیش از آنکه راه‌حلی تثبیت‌شده باشد، مجموعه‌ای از گزینه‌های پرریسک است که نتایج آن‌ها به‌شدت به زمینه نهادی و سیاسی کشورها وابسته است.

۲-۵. محدودیت جغرافیایی–تجربی و مسئله تعمیم‌پذیری نظری

یکی از نقاط قوت کتاب میلانویچ، اتکای آن به داده‌های گسترده توزیع درآمد و تحلیل‌های تطبیقی در مقیاس جهانی است. بااین‌حال، خوانش دقیق متن نشان می‌دهد که بخش عمده استدلال‌های نظری کتاب به‌ویژه در باب «لیبرالیسم بازار ملی» بر تجربه تعداد محدودی از کشورها استوار است. تمرکز اصلی نویسنده، عملاً بر سه کانون تجربی شکل می‌گیرد؛ ایالات متحده، چین و تا اندازه‌ای اروپای غربی (Milanović, 2025, Chapters 1 to 4).

این تمرکز از حیث اهمیت این بازیگران در اقتصاد جهانی قابل دفاع است، اما از منظر نظری محدودیت مهمی ایجاد می‌کند. بسیاری از گزاره‌های کتاب درباره افول

نئولیبرالیسم جهانی، بازگشت دولت–ملت و امکان سیاست صنعتی فعال، به‌طور ضمنی تعمیم داده می‌شوند درحالی‌که شرایط نهادی، تاریخی و سیاسی کشورهای پیرامونی، اقتصادهای رانتی یا دولت‌های ضعیف، به‌ندرت وارد تحلیل می‌شوند. در متن کتاب، کمتر به این پرسش پرداخته می‌شود که «لیبرالیسم بازار ملی» در کشورهایی با ظرفیت نهادی پایین، نظام‌های سیاسی غیرپاسخ‌گو یا اقتصادهای به‌شدت وابسته به منابع طبیعی چه پیامدهایی خواهد داشت؟

از این منظر، خطر آن است که الگویی که اساساً از تجربه چند اقتصاد بزرگ استخراج شده است، به‌عنوان «الگویی عمومی» برای نظم جهانی نوظهور تلقی شود. این مسئله به‌ویژه برای مخاطب غیرغربی اهمیت دوچندان دارد؛ زیرا روشن نیست که آیا سیاست‌هایی که در ایالات متحده یا چین با ظرفیت نهادی و قدرت ژئوپلیتیک بالا قابل اجرا هستند، در دیگر زمینه‌ها نیز به نتایج مشابه منجر شوند یا نه؟ بدین ترتیب، تعمیم‌پذیری نظری کتاب بیش از آنکه اثبات شود، مفروض گرفته می‌شود.

۲-٦. ابهام هنجاری و تعلیق میان توصیف و تجویز

ششمین و آخرین نقد، به ابهام موجود در موضع هنجاری نویسنده نسبت به «لیبرالیسم بازار ملی» مربوط می‌شود. میلانویچ بارها تأکید می‌کند که هدف کتاب او توصیف روندهای واقعی اقتصاد سیاسی جهانی است نه تجویز یک نظم مطلوب. بااین‌حال، در سراسر کتاب نوعی دوگانگی حل‌نشده میان توصیف و تجویز دیده می‌شود؛ به‌طوری‌که در بخش‌های مختلف کتاب، «لیبرالیسم بازار ملی» تنها به‌عنوان یک روند تاریخی توصیف نمی‌شود، بلکه نحوه صورت‌بندی استدلال‌ها و شیوه مقایسه آن با نولیبرالیسم جهانی، این برداشت را ایجاد می‌کند که نویسنده این الگو را با واقعیت‌های جهان چندقطبی معاصر سازگارتر می‌داند. به بیان دیگر، میلانویچ از دفاع صریح هنجاری از این نظم جدید پرهیز می‌کند، اما در بسیاری از موارد، لیبرالیسم بازار ملی نه صرفاً به‌عنوان یک پیامد تاریخی، بلکه به‌عنوان پاسخی واقع‌بینانه‌تر به تنش‌های ناشی از جهانی‌سازی، رقابت ژئوپلیتیک و بحران مشروعیت سیاسی نیز ظاهر می‌شود. ازاین‌رو مرز میان توصیف روند تاریخی و

ترجیح ضمنی یک الگوی نهادی در سراسر کتاب کاملاً روشن و شفاف نیست (Milanović, 2025, pp. 145-157).

این تعلیق هنجاری پیامدهای مهمی دارد. اگر لیبرالیسم بازار ملی تنها توصیفی واقع‌گرایانه از آن چیزی است که در حال وقوع است، آنگاه نقد هنجاری آن، برای مثال، از منظر عدالت اجتماعی، دمکراسی یا حقوق بشر، باید به‌طور صریح از متن تفکیک شود، اما اگر این الگو، ولو به‌طور ضمنی، به‌عنوان گزینه‌ای مطلوب‌تر یا کم‌هزینه‌تر معرفی می‌شود، آنگاه انتظار می‌رود نویسنده معیارهای هنجاری خود را روشن‌تر بیان کند.

در غیاب چنین شفافیتی، خواننده با این پرسش بنیادین مواجه می‌شود که کتاب دقیقاً در کدام موضع ایستاده است؛ آیا لیبرالیسم بازار ملی صرفاً «آنچه را هست» توصیف می‌کند یا «آنچه را باید باشد» نیز هرچند به‌طور ضمنی، صورت‌بندی می‌کند؟ این ابهام هنجاری یکی از کاستی‌های نظری کتاب است؛ زیرا امکان داوری انتقادی دقیق درباره پیامدهای اخلاقی و سیاسی نظم نوظهور را محدود می‌سازد.

بدین‌ترتیب، کتاب میلانویچ با وجود نوآوری تحلیلی و قدرت توصیفی بالا، با شش چالش اساسی مواجه است؛ ابهام مفهومی، نوسان سطح تحلیل، تنش در معنای لیبرالیسم، پیامدهای سیاست‌گذاری پرریسک، محدودیت تعمیم‌پذیری تجربی و ابهام هنجاری. این نقدها نه به‌منظور نفی اهمیت کتاب، بلکه برای سنجش دقیق ظرفیت نظری آن در مقام یک روایت کلان از اقتصاد سیاسی معاصر مطرح شده‌اند (Radanović, 2025).

۳. بازخوانی نظریات میلانویچ برای ایران

بازخوانی نظریات میلانویچ برای ایران، زمانی معنا می‌یابد که هم‌زمان دو واقعیت دیده شود. نخست، جهان در حال گذار از جهانی‌سازی لیبرال به نظمی است که در آن دولت–ملت، سیاست صنعتی، بلوک‌بندی‌های اقتصادی و ابزارهای فشار اقتصادی نقش پررنگ‌تری یافته‌اند. دوم، ایران از پیش چهارچوبی بومی برای مواجهه با فشارهای بیرونی و تقویت ظرفیت‌های درونی در اختیار دارد که در سیاست‌های اقتصاد مقاومتی بازتاب یافته است. بنابراین، مسئله اصلی نه تأیید یا رد کلی نظریه میلانویچ، بلکه این است که

این گذار جهانی چه مخاطرات تازه‌ای برای اقتصاد ایران ایجاد می‌کند و چگونه می‌توان این مخاطرات را با یک خوانش نهادی و توسعه‌ای مدیریت کرد؟

نهادینه شدن فشار اقتصادی در نظم جدید و ضرورت تاب‌آوری فعال: در جهانی که رقابت قدرت‌های بزرگ و ملاحظات امنیتی در حال ادغام با قواعد اقتصاد بین‌الملل است، فشار اقتصادی از تحریم و محدودیت‌های مالی گرفته تا استانداردگذاری‌های محدودکننده و کنترل فناوری می‌تواند به وضعیتی عادی‌تر و ساختاری‌تر تبدیل شود. برای ایران، این به معنای آن است که فشارهای بیرونی نباید به‌عنوان یک وضعیت استثنایی و گذرا فهم شود، بلکه باید به‌مثابه بخشی از محیط راهبردی جدید تلقی شود. نتیجه چنین برداشتی آن است که تاب‌آوری تنها با «جبران کمبودها» یا «تحمل فشار» تحقق پیدا نمی‌کند، بلکه به «تاب‌آوری فعال» نیاز است؛ رصد مستمر مخاطرات، طراحی واکنش‌های سریع و هوشمند، بازآرایی شبکه‌های مبادله و افزایش ظرفیت‌های فنی و نهادی برای کاهش آسیب‌پذیری. در این چشم‌انداز، نقطه کانونی تاب‌آوری، توان اقتصاد در حفظ عملکرد قابل پیش‌بینی و پایدار در شرایط بی‌اطمینانی است؛ موضوعی که وابسته به ثبات قواعد، کیفیت سیاست‌گذاری و ظرفیت نهادهای اجرایی است. به بیان دیگر، «تاب‌آوری» پیش از آنکه شعاری سیاسی باشد، پروژه‌ای نهادی و مدیریتی است.

ریسک «درون‌زایی مخرب»: یکی از خطرات جدی در تفسیر سیاست‌های درون‌زا و حمایت از تولید داخلی آن است که مرز میان «حمایت توسعه‌ای» و «حمایت رانتی» مخدوش شود. در فضای فشار خارجی به‌ویژه برای اقتصادی مانند ایران که از پیش با محدودیت‌های تجارت و مالیه بین‌الملل مواجه بوده است، حمایت‌گرایی می‌تواند به‌راحتی به پوششی برای تثبیت انحصارها و امتیازهای پایدار بدل شود. این وضعیت زمانی تشدید می‌شود که حمایت‌ها به بهره‌وری، نوآوری و رقابت‌پذیری مشروط نباشند و سازوکارهای نظارتی، شفافیت و پاسخ‌گویی در سطح کافی عمل نکنند. در چنین سناریویی، سیاست صنعتی به‌جای آنکه ظرفیت تولیدی کشور را ارتقا دهد، به بازتوزیع رانت درون اقتصاد می‌انجامد و «درون‌زایی» از معنای دقیق توسعه‌ای خود فاصله می‌گیرد و به نوعی درون‌گرایی کم‌بازده تبدیل می‌شود. پیام کلیدی این نقد آن است که هر راهبردی برای

تقویت تولید ملی، اگر با ضد انحصار، شفافیت، رقابت‌پذیری و پیوند با فناوری همراه نشود، درنهایت، به گسترش شکاف‌های توزیعی و کاهش کیفیت رشد می‌انجامد.

پیوند نابرابر و شکنندگی اجتماعی: در جهانی که رقابت اقتصادی و سیاسی فشرده‌تر شده است، هزینه‌های ناکارآیی چند برابر می‌شود. تجربه‌های جهانی نشان می‌دهد که تمرکز ثروت، احساس بی‌عدالتی و ادراک فساد می‌تواند سرمایه اجتماعی و ظرفیت تاب‌آوری را فرسوده کند و جامعه را در برابر فشارهای بیرونی آسیب‌پذیرتر سازد. در مورد ایران، این مسئله ازآن‌رو برجسته است که فشار بیرونی اگر با احساس بی‌عدالتی و بی‌اثر بودن تلاش‌های جمعی در داخل پیوند بخورد، می‌تواند به گسل‌های اجتماعی و کاهش مشارکت اقتصادی منجر شود. از این منظر، مدیریت نابرابری و مبارزه مؤثر با فساد، نه صرفاً یک ترجیح اخلاقی، بلکه یک ضرورت توسعه‌ای و حتی امنیتی است. هر راهبردی که به دنبال پایداری در شرایط فشار خارجی باشد، ناگزیر باید به مسئله عدالت توزیعی، یکسان بودن قواعد بازی اقتصادی و کاهش امتیازهای غیرمولد توجه کند؛ زیرا تاب‌آوری اقتصادی بدون پشتوانه اجتماعی پایدار نمی‌ماند.

ریسک «انزوای راهبردی»: یکی از محورهای اصلی لیبرالیسم بازار ملی در روایت میلانویچ، بازگشت سیاست صنعتی و حمایت‌گرایی گزینشی در واکنش به افول جهانی‌سازی لیبرال است. برای ایران، این توصیه ضمنی در بستری کاملاً متفاوت معنا می‌یابد. برخلاف بسیاری از کشورها که در نتیجهٔ انتخاب سیاسی یا رقابت ژئوپلیتیک به سمت حمایت‌گرایی حرکت می‌کنند، ایران سال‌هاست که تحت فشار تحریم‌های گسترده بین‌المللی به نوعی «حمایت‌گرایی اجباری» سوق داده شده است. این وضعیت در ظاهر، با منطق لیبرالیسم بازار ملی شباهت دارد، اما از حیث نهادی و کارکردی با آن تفاوت اساسی دارد. سیاست صنعتی در غیاب دسترسی پایدار به بازارهای جهانی، سرمایه خارجی و فناوری و بدون سازوکارهای رقابتی و پاسخ‌گو، اغلب به درون‌گرایی کم‌بازده و تثبیت بنگاه‌های غیررقابتی انجامیده است. در این معنا، پیام کتاب میلانویچ برای ایران بیش از آنکه تأیید سیاست‌های موجود باشد، یادآور یک تمایز کلیدی است؛ حمایت‌گرایی ناشی از تحریم یا انزوا با حمایت‌گرایی راهبردی در چهارچوب یک اقتصاد باز مشروط یکسان نیست. بدون رفع گلوگاه‌های نهادی و بهبود پیوند با زنجیره‌های ارزش جهانی، سیاست

صنعتی در ایران با خطر بازتولید ناکارآمدی مواجه است. در شرایط تحریم، ریسکی که ایران با آن مواجه است، این است که استقلال اقتصادی به‌اشتباه با جداشدگی از اقتصاد جهانی یا حذف نظام‌مند پیوندهای برون‌مرزی یکسان گرفته شود. در نظم جدید جهانی، جهانی‌سازی به‌طور کامل محو نمی‌شود، بلکه شکل آن تغییر می‌کند و پیوندها بیشتر تحت قواعد بلوکی، امنیتی و منطقه‌ای سامان می‌یابد. بنابراین، مسئله اصلی برای ایران آن نیست که «پیوند داشته باشد یا نداشته باشد»، بلکه این است که چه نوع پیوندی، با چه اولویت‌هایی و با چه معماری نهادی باید ساخته شود تا هم ریسک‌های فشار خارجی کاهش یابد و هم امکان یادگیری فناورانه و ارتقای بهره‌وری فراهم شود. اگر استقلال به معنای کاهش تعاملات اقتصادی سازنده تفسیر شود، نتیجه محتمل آن کاهش دسترسی به فناوری، تضعیف رقابت‌پذیری و درنهایت، تشدید همان مشکلاتی است که سیاست‌های درون‌زا برای حل آن‌ها طراحی شده‌اند. ازاین‌رو استقلال پایدار با «برون‌گرایی گزینشی و هوشمند» سازگار است؛ تنوع‌بخشی به شرکا، تقویت پیوندهای منطقه‌ای، حضور در زنجیره‌های ارزش قابل اتکا و استفاده از دیپلماسی اقتصادی برای تثبیت مسیرهای مبادله.

درمجموع، بازخوانی نظریات میلانویچ در پرتوی اقتصاد مقاومتی نشان می‌دهد که گذار جهانی به سمت ملی‌گرایی اقتصادی، بلوک‌بندی و افزایش ابزارهای فشار اقتصادی، برای ایران هم‌زمان حامل فرصت و مخاطره است. فرصت ازآن‌رو که می‌تواند ادعای پایان نسخه‌های جهان‌شمول توسعه و ضرورت راهبردهای بومی را تقویت کند و مخاطره ازآن‌رو که در صورت تفسیر نادرست، ممکن است به تثبیت حمایت‌گرایی رانتی، فرسایش مشروعیت اجتماعی و انزوای راهبردی منجر شود. بنابراین، نقطه کانونی سیاست‌گذاری در ایران نه انتخاب میان «ملی» و «جهانی»، بلکه ارتقای کیفیت نهادها، شفافیت، رقابت‌پذیری و معماری هوشمند تعاملات برون‌مرزی است؛ موضوعی که می‌تواند تاب‌آوری را از سطح واکنش کوتاه‌مدت به سطح راهبرد توسعه‌ای پایدار ارتقا دهد.

نتیجه‌گیری

کتاب *تحول بزرگ جهانی...* تلاشی جدی برای صورت‌بندی تحولات عمیق اقتصاد سیاسی جهانی در دوره‌ای است که نظم نئولیبرال مسلط با بحران‌های ساختاری، اجتماعی

و ژئوپلیتیک مواجه شده است. میلانویچ با تمرکز بر صعود آسیا، جابه‌جایی‌های توزیعی در مقیاس جهانی، شکل‌گیری نخبگان جدید و افول بین‌المللی‌گرایی اقتصادی، روایتی منسجم از یک دوره گذار ارائه می‌دهد و مفهوم «لیبرالیسم بازار ملی» را به‌عنوان نامی برای این وضعیت نوظهور پیشنهاد می‌کند. اهمیت کتاب بیش از هر چیز، در قدرت توصیفی آن و توانایی‌اش در پیوند دادن سطوح مختلف تحلیل – کشورها، افراد و نخبگان – در یک چهارچوب واحد نهفته است.

بااین‌حال، نقد حاضر نشان داد که این روایت، در کنار نوآوری‌های تحلیلی، با محدودیت‌هایی نیز مواجه است. تعریف سلبی و سیال مفهوم لیبرالیسم بازار ملی، نوسان سطح تحلیل، تنش میان مؤلفه‌های لیبرالی و عناصر غیرلیبرال، ابهام در پیامدهای سیاست‌گذاری، محدودیت تعمیم‌پذیری تجربی و تعلیق میان توصیف و تجویز هنجاری، همگی موجب می‌شوند که این مفهوم بیش از آنکه به یک نظریه تثبیت‌شده بدل شود، به چهارچوبی توصیفی از مجموعه‌ای از واکنش‌ها و روندهای ناهمگون شباهت یابد. از این منظر، کتاب بیش از آنکه بدیلی نظری برای نئولیبرالیسم جهانی عرضه کند، تصویری تحلیلی از بازتنظیم سرمایه‌داری در شرایط جدید ژئوپلیتیک ارائه می‌دهد.

بازخوانی ایران‌محور کتاب نشان داد که دلالت‌های آن برای ایران بیش از آنکه در قالب توصیه‌های سیاستی مستقیم قابل استفاده باشد، در سطح شناسایی ریسک‌ها و فرصت‌های نظم جهانی نوظهور معنا می‌یابد. جهان در حال حرکت به سوی بلوک‌بندی‌های اقتصادی، افزایش ابزارهای فشار اقتصادی و بازتعریف پیوندهای فرامرزی است؛ وضعیتی که می‌تواند برای ایران هم فرصت بازاندیشی در راهبردهای توسعه و هم خطر تثبیت حمایت‌گرایی رانتی، فرسایش مشروعیت اجتماعی و انزوای راهبردی را در پی داشته باشد. تحلیل نشان داد که مواجهه مؤثر با این وضعیت، نه در انتخاب‌های دوگانه ساده‌انگارانه، بلکه در کیفیت نهادها، شفافیت، رقابت‌پذیری، عدالت توزیعی و معماری هوشمند تعاملات برون‌مرزی نهفته است.

درمجموع، کتاب میلانویچ اثری مهم و تأثیرگذار در ادبیات اقتصاد سیاسی معاصر است که فهم ما از تحولات جهانی را تعمیق می‌بخشد، اما برای تبدیل شدن به مبنایی نظری برای سیاست‌گذاری – به‌ویژه در کشورهای درحال‌توسعه – نیازمند خوانشی

انتقادی، زمینه‌مند و نهادی است. ارزش اصلی کتاب نه در ارائه نسخه‌ای آماده، بلکه در گشودن افقی تحلیلی برای فهم پیچیدگی‌های نظم جهانی در حال بازتنظیم و طرح پرسش‌هایی است که پاسخ به آن‌ها، بیش از هر چیز، به شرایط تاریخی، نهادی و اجتماعی هر کشور وابسته است.

کتابنامه

Donohoe, P. (2025, November 26). *The Great Global Transformation review: too substantial to be a primer, too panoramic to be conclusive*. *The Irish Times https://www.irishtimes.com/culture/books/review/2025/11/22/the-great-global-transformation-too-substantial-to-be-a-primer-too-panoramic-to-be-conclusive/*.

Freedman, S. (2025, November 28). *Global markets and the new illiberalism* (Review of *The Great Global Transformation*). *Times Literary Supplement*. https://www.the-tls.com/history/ twentieth-century-onwards-history/the-great-global-transformation-branko-milanovic-review-sam-freedman.

Milanović, B. (2025). *The Great Global Transformation: National Market Liberalism in a Multipolar World*. London: Allen Lane.

Milanović, B. (Interviewee). (2025, November 21). *Did globalisation kill neoliberalism?* [Podcast transcript]. *Financial Times: The Economics Show*. *https://www.ft.com/content/7229f955-7cad-493f-b996-182d2f226b11*.

Milanović, B. (Interviewee). (2025, November 6). *As neoliberalism crumbles, it becomes more destructive*. *Jacobin*. *https://jacobin.com/2025/11/neoliberalism-market-liberalism-globalization-milanovic*.

Polanyi, K. (2001). *The Great Transformation: The Political and Economic Origins of Our Time* (2nd ed.). Boston, MA: Beacon Press. (Original work published 1944).

Radanović, I. (2025, October 29). *Is neoliberalism being replaced by something even more capitalist?* (Review of *The Great Global Transformation*). *LSE Review of Books*. *https://blogs.lse.ac.uk/lsereviewofbooks/2025/10/29/book-review-capitalism-neoliberalism-the-great-global-transformation-national-market-liberalism-in-a-multipolar-world-branko-milanovic/*.

Rodrik, D. (2011). *The Globalization Paradox: Democracy and the Future of the World Economy*. New York, NY: W. W. Norton & Company.